انجامش بده

حتی با ترس

اطاعت از خدا در رویارویی با ترس

جویس مایر

با ترس انجام بدهید

اطاعت از خداوند هنگام ترس

آیا ترس تاکنون شما را میخکوب کرده ؟ آیا تا حالا از چیزی فرار کرده اید؟ از خداوند بی اطاعتی کرده اید یا چیزی را شروع کرده اید و بعد به خاطر ترس از آن دست کشیده اید؟ اگر انجام داده اید پس قادر نبوده اید که تمام اعتمادی را که خداوند در اختیار شما گذاشته شده و برکاتی را که او می خواهد به شما عطا کند را تجربه کنید و شما تنها نیستید.

با وجودیکه من حالا شخص خیلی مسنی هستم زمانی بود که در اعتماد و برکاتی که خداوند برای من در نظر داشت گام نمی زدم. در طول سالها خداوند به من کمک کرد تا بفهمم که بندهای ترس چگونه زندگی مرا در چنگ داشتند. او به من نشان داد که چگونه از آنها رها شوم. در این کتاب به شما نشان می دهم که او چه چیزی را به من آموخت. ایمان دارم که همانگونه که آنرا می خوانید قلب های خود را برای دریافت کردن باز کرده شما هم شروع به گام زدن به سوی آزادی از بند ترس خواهید کرد.

فقط ترس درست

در کتاب مقدس فقط یک نوع ترس صحیح وجود دارد – ترس و هراس ناشی از احترام خداوند . ترسیدن از خداوند به معنی آن نیست که از او وحشت داشته باشید یا فکر کنید که او می خواهد به شما صدمه ای بزنند. ترسیدن از خداوند یا از کاری که او ممکن است انجام بدهد نوع ترسی است که خداوند می خواهد شما داشته باشید. ترس از خداوند که کتاب مقدس دربارهٔ آن سخن می گوید ترسی است که ما از یک شخص با اقتدار داریم . ترسی است که فرزندان بایستی از والدین خود داشته باشند زنان از شوهران یا دانش آموزان از معلمین . این یک نوع احترام الهی است که توأم با ترس و بیم و احترام است. البته اگر خوب توجه کنید شیطان هم به خوبی تعالیمی می دهد که آنرا بی ارزش کند. در اجتماع ما احترام زیادی برای اقتدار باقی نمانده . در عوض یاغی گری و عدم اطاعت فراوان است .
امثال ۱۴ :۲۶ آیه جالبی است (در ترس خداوند اعتماد قوی است) .

چرا؟ اگر شما ترس احترام آمیز و پرستش گرانه ای داشته باشید ، اطاعت خواهید کرد و کاری را که خداوند می فرماید انجام خواهید داد. اعتماد و اطمینان شما به اوباعث رشدتان خواهد شد. ترس احترام آمیز از خداوند اثر مثبتی بر روی روابط ما با دیگران دارد. دبلیو. ای . واین می گوید : ترس از او باعث ایجاد احتیاط مداوم در روابط با دیگران می شود. آیا تاکنون با کسی بد رفتاری کرده اید؟ من می دانم قبلا" برای بقیه تحمل کردن من مشکل بود. گاهی این بداخلاقی هایم را سر فرزندان خودم و شوهرم دیوید خالی می کردم . ولی متوجه شدم هر چه بیشتر از خداوند ترس توأم با احترام داشته باشم بیشتر در روابطم با دیگران احتیاط می کنم. می دانم به خاطر اعمالم بایستی به او جوابگو باشم و دیگر افراد همانقدر که من برای خداوند ارزش دارم آنها نیز ارزشمند هستند.

ترس غلط

بدون ترس احترام آمیز از خداوند به جای شاد کردن خدا فقط باعث شادی انسان می شویم . با وجودیکه کتاب مقدس دربارهٔ ترس از خداوند سخنان زیادی می فرماید ، هیچوقت ترس از انسان را تأیید نمی کند.(امثال ۲۹: ۲۵) ترس از شیطان را نیز تأیید نمی کند. شما بایستی نه از شیطان ترسی داشته باشید نه از انسان .خدا چه فکر می کند ، چه می گوید ، چه کاری می کند یا چه کاری ممکن است انجام دهد. وقتی تنها انگیزهٔ ما شاد نمودن مردم می شود به جای اینکه خدا را شاد کنیم. پریشانی ها و ناراحتی هائی در زندگی های ما پیش می آیند وقتی که می دانیم خداوند می خواهد کاری را انجام دهیم و به جای آن ما کاری دیگر را انجام می دهیم ، آن وقت چیزی را که خداوند برای ما نقشه کشیده از دست می دهیم . متاسفانه ما زانوهایمان را در مقابل انسان خم می کنیم نه درمقابل خدا. یک احساس تحلیل

گرایی در خود احساس می کنیم که ما را نگران و ناراحت می کند و توانائی اعتماد داشتن ما را از ما می رُباید.

چگونه از زیر کنترل ترس بیرون بیاییم

زندگی خیلی از مردم بوسیله ترس کنترل می شود. کلمه یونانی ترس (فوبوس) می باشد . در واقع معنی آن(پریدن) است. کلمه ترس و پریدن به هم مربوطند که معنی پریدن یعنی (گریز از خطر) و یا به عبارت دیگرپریدن چیزی است که هنگام ترسیدن اتفاق می افتد. واین ، این دلایل را چنین جمع بندی می کرد.(بهترین راه درک آنچه که مسبب ارعاب دشمن یا مخالفین است.)

من یک شخص جسور هستم ولی در عین حال گاهی زانوانم در مقابل روح ترس نیز خم شده اند. همه ما در طول زندگیهایمان در مواقعی خیلی شجاع و جسوریم ولی گاهی در مقابل برخی مسائل اجازه می دهیم که ترس برما غلبه نماید. الیزابت الیوت همسر یکی از پنج نفر میسیونر هائی که حین رساندن کلام مقدس به قبایل سرخ پوست اکوادور بدست آنها به قتل رسیدند. به اتفاق راشل سینت خواهر یکی از آن میسیونر ها به قبایل سرخ پوست (همان قبیله ای که آن پنج نفر را کشت) بشارت دادند. الیزابت الیوت می گوید در یک زمان زندگیش در کنترل کامل ترس قرار داشت . او آن آزادی را نداشت که آن کاری را که واقعا" می خواست یا خداوند از او می خواست انجام بدهد چون وقتی می خواست گام بردارد ترس او را مانع می شد. یکی از دوستانش چند کلمه خیلی ساده ولی عمیق گفت که باعث آزادی او شد" با وجود ترس انجام بده ."

نترسید

چه کسی گفته که ما نمی توانیم با وجود ترس کاری را انجام دهیم ؟ من به شما اطمینان می دهم که خداوند این را نگفته. شنیده ام که در کتاب مقدس سیصدو شصت و پنج بار گفته شده " نترسید".من میدانم که حداقل سیصد و پنجاه و پنج بار طبق کتاب مقدس فهرستی هست تقریباً برای هر روز از سال گفته شده "نترسید" آیا واقعاً می خواهید از کلام مقدس اطاعت کنید و ترس نداشته باشید؟ اگر چنین است شما در گروه و دوستان خوبی هستید که خداوند از آنها به طریقی استفاده نموده بارها و بارها خداوند فرمود " نترسید".

خداوند با یوشع بود

یکی از این افراد یوشع بود. یوشع مردی که خداوند انتخاب فرمود تا دنباله رو و سپس جانشین موسی گردد. مسئولیت عظیمی که فرزندان اسرائیل را به سرزمین موعود رهبری کند در پیش روی او قرار داشت. او فرصت های زیادی داشت تا از این مسئولیت شانه خالی کند ولی او این کار را نکرد فرزندان اسرائیل را به آن سرزمین هدایت و بر اسرائیل حکومت کرد.

یکبار خداوند به یوشع فرمود:« هیچکس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود . همیشه همراه تو خواهم بود و هرگز ترا ترک نخواهم کرد .» (یوشع ۱: ۵)

ما معمولا"فکر می کنیم که این آیه باین معنی است که خداوند به یوشع می گفت : « برو و هر کاری که موسی کرد تو هم انجام بده.» چطوره که تو هم سعی خودت را بکنی و پا جای پای موسی بگذاری ؟ یک روز من در کلام مقدس چیزی را دیدم که قبلاً هیچوقت ندیده بودم . خداوند به هیچ وجه به یوشع نگفت که برو و مثل موسی باش یا مانند او عمل کن . تأکید کلام مقدس در این آیه بر روی این است : بودن خداوند با یوشع .

خداوند فرمود: چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود. خداوند به یوشع می فرمود که با او خواهد بود همانطوریکه با موسی نیز بود. خداوند نفرمود که مانند موسی باشد ، بلکه او نسبت به یوشع همان خواهد بود که با موسی بود . خداوند یوشع را ترک نکرده به او پشت نخواهد نمود .

او می فرماید: « نترس ، یوشع من با تو خواهم بود .» (نوشته مؤلف) وقتی خداوند به شما می گوید که با شما

خواهد بود مهم نیست که در چه موقعیت و وضعیت هستید همه چیز درست خواهد شد. این دلیل خوبی است که آنرا "با وجود ترس انجام دهید".

اگر خداوند می خواست که یوشع مانند موسی بشود ، برداشت آیه یوشع ۱: ۵ ما را در موقعیتی می گذاشت که فکر کنیم بایستی مانند شخص دیگری بشویم . این چیزی که خداوند می خواهد نیست خداوند می خواهد ما خودمان باشیم تا بتوانیم آن خواندگی که او در زندگیهایمان قرار داده بر آورده نمائیم . او با ما خواهد بود مهم نیست که شرایط چه باشند همه چیز به خوبی به انجام خواهد رسید زیرا خداوند هرگز ما را ترک ننموده و به ما پشت نخواهد کرد.

یوشع ، بدلیل شرایطش کاملا" حق داشت که بترسد ولی خداوند به تشویق و دلگرم کردن او ادامه داد و به او گفت که با او خواهد بود ببینید در یوشع ۱ : ۶ - ۷ به او چه فرمود: « قوی و دلیر باش زیرا که تو این قوم را تصّرف می کنی چون برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم. فقط قوی و بسیار دلیر باش چون تا بر حسب تمامی شریعتی که بندهٔ من موسی ترا امر کرده است متوجه شده عمل نمائی . زنهار از آن بطرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر جائیکه روی کامیاب شوی. »

سپس در آیه ۹ ادامه داده و فرموده : « آیا ترا امر نکردم پس قوی و دلیر باش و مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو با توست .»

وقتی یوشع آنچه خداوند به او فرموده بود با مردم در میان گذاشت ، عکس العمل آنها به او اطاعت بود. حتی مردم می دانستند که اطاعت از یوشع همانگونه ای بود که با موسی می بود. همه چیز پایان خوبی خواهد داشت . پس به یوشع پاسخ داده و گفتند: هر آنچه به ما فرمودی خواهیم کرد و هر جا ما را بفرستی خواهیم رفت.

چنانچه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم ترا نیز اطاعت خواهیم نموده . « فقط یهوه خدای تو با تو نیز باشد چنانکه با موسی بود. » (آیه های ۱۶ و۱۷)

راجع به این فکر کنید : اگر خداوند به این مردم این چنین دستور فرمود که ترس نداشته باشند، فکر نمی کنید که آنجا چیزهائی بود که از آنها بترسند ؟ مطمئنا" آنها شرایطی داشتند که به نظر خوب نمی آمدند. با وجودیکه خداوند به یوشع قول داده بود که با او خواهد بود . اسرائیلیها می بایستی وارد سرزمین موعود کنعان می شدند جائی که تمام آن غولها وجود داشتند و می بایستی آن سرزمین را شهر به شهر متصرف می شدند. آنها می بایستی در تمام این مسیر می جنگیدند و فتح می کردند ولی به این دلیل که خداوند به آنها قول داده بود که پیروزی با آنهاست آنها اعتماد داشتند.

خداوند با ارمیا بود

حالا نظری به ارمیا ۱ :۵، ۶ بنمائیم:

« قبل از آنکه ترا در شکم صورت بندم ترا شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم ترا تقدیس نمودم و ترا نبی امتها قرار دادم . پس گفتم آه ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی دانم چونکه طفل هستم . »

ما فورا" می بینیم که شکل او این است که ارمیا خودش را نگاه می کرد نه خداوند را ولی در آیه های ۷-۱۰ و ۱۷ خداوند به او فرمود که نترسد و قول داد که با او باشد .

« اما خداوند مرا گفت مگو من طفل هستم زیرا هر جائی که ترا بفرستم خواهی رفت و هر چه ترا امر فرمایم تکلم خواهی نمود. از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید من با تو هستم و ترا رهائی خواهم داد . آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت اینک کلام خود را در دهان تو نهادم . بدان که ترا امروز بر امتها و ممالک مبعوث کردم تا ، از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمائی و بنا نمائی و غرس کنی. »

پس تو کمر خود را ببند و برخاسته هر آنچه را من به تو امر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان هراسان مباش مبادا ترا پیش روی ایشان مشوش سازم .

در آیه ۱۹ خداوند با این حال به ارمیا اخطار می دهد که پیروزی بدون مبارزه بدست نخواهد آمد. « و ایشان با تو جنگ

خواهند کرد اما بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند می گوید من با توهستم و ترا رهائی خواهم داد. » همانگونه که خداوند با یوشع کرد به ارمیا نیز اطمینان داد که با اونیز خواهد کرد .

خداوند با موسی بود

توجه کنید بر چیزی که موسی به قوم اسرائیل گفت کمی پس از آنکه آنها را از بند مصریان بیرون برد: « و چون فرعون نزدیک شد بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می آمدند پس بنی اسرائیل سخت بترسیدند و نزد خداوند فریاد بر آوردند . و به موسی گفتند آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشتی تا در صحرا بمیریم . این چیست که ما را از مصر بیرون آوردی ، آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مُردن در صحرا ، موسی به قوم گفت : مترسید بایستید و نجات خداوند را ببینید که امروز آنرا برای شما خواهد کرد زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید. خداوند برای شما جنگ خواهد کرد. و شما خاموش باشید. » (خروج ۱۴ :۱۰-۱۴) .

بعبارت دیگر موسی به اسرائیلیها می گفت که با وجودیکه مصریان به فاصله نزدیک پشت سرشان می آمدند ولی در دام هراس نیافتید . او به آنها فهماند که همان خدائی که آنها را از مصر نجات داد حالا نیز با آنها بوده و نجاتشان خواهد داد تنها کاری که لازم بود انجام دهند این بود که به اعتماد کردن به او ادامه دهند واو برایشان خواهد جنگید.

خداوند با شماست

حالا نگاهی به فیلیپیان ۱: ۲۸ بیندازیم :

«و در هیچ امری (حتی یک لحظه) از دشمنان ترسان نیستند که همین برای ایشان دلیل هلاکت است اما شما را دلیل نجات و این از خداست .» به عبارت دیگر وقتی مشکلات بیایند – که خواهند آمد – از آنها نهراسید .

مزمور۳۴ : ۱۹ می فرماید: « زحمات مرد صالح بسیار است .» اما خداوند او را از همه آنها خواهد رهانید مشکلات خواهند آمد ولی اطمینان داشته باشید که خداوند شما را از آنها خواهد رهانید – از همه آنها . بجای اینکه از مشکلات بهراسید استوار و بی باک باشید . این به دشمن نشان می دهد که خداوند با شماست.

کلام مقدس نمی فرماید " احساس ترس نکنید "

از این چهار آیه کلام مقدس پیداست که چیزهائی وجود داشت که باعث شدند که اسرائیلی ها احساس ترس کنند و در هر موقعیت خداوند فرمود : " نترسید "

اگر شما هم مثل من باشید ، وقتی من دستور را می شنوم که هراس نداشته باشم فوراً شروع به فکر می کنم ، سعی می کنم ولی دست خودم نیست من نمی خواهم که احساس ترس کنم ولی دست خودم نیست چیزی که می خواهم شما درک کنید وقتی کلام مقدس به شما می گوید "نترسید" منظورش این نیست احساس ترس نکنید.

به خاطر داشته باشید که هر بار سعی کنید از خداوند اطاعت کنید هر بار که قدم به درون جائی یا چیزی که هرگز قبلا" انجام نداده بودید بگذارید یا هر بار سعی کنید که از یک بند که خودتان را در آن گیر انداخته اید آزاد شوید ، ترس فورا" جلو صورت شما ظاهر خواهد شد و سعی می کند جلوی شما را بگیرد. احساس ترس کردن مشکلی نیست ! هیچ اشکالی ندارد اگر شما احساس ترس بکنید. اشتباه شما در این خواهد بود که در مقابل این احساس زانو بزنید و به جای اینکه ادامه بدهید تا احساس ترس بر شما پیروز شود و مانع انجام مسئولیتان بشود.

فرار نکنید

ترس چیزی نیست به جز احساسی که باعث نشان دادن یا نمایان شدن چیزهای به خصوص در ما می شود که باعث می شود بلرزیم ، عرق کنیم ، سرخ شویم و زانوان ما لرزان شوند. کتاب مقدس نمی فرماید:" نلرزید "یا نمی

فرماید "عرق نکنید "یا " مرتعش نشوید "بلکه می فرماید : "نترسید"و کلمه ترس به معنی فرار کردن از چیزی است به عبارت دیگر خداوند به آنها می فرمود وقتی ترس آمد ، چون ترس ، دشمن اعتماد است ، اجازه ندهند آنها را از انجام کار باز دارد. می بایست آنرا با ترس انجام بدهند!

وقتی من این مکاشفه را دریافت کردم به سختی می توانستم آنرا باور کنم آنقدر خوب به نظر می آمد که حقیقت بودنش مشکل به نظر می آمد. متوجه شدم که من مشکلی نداشتم وقتی درموقعیت های جدید زانوانم به هم می خوردند و فکر می کردم می روم که غش کنم چون من می رفتم و با وجود احساسی که داشتم آن کاری را که می بایستی انجام دهم به مرحله عمل قرار می دادم . من یک ترسو نبودم ما وقتی ترسو هستیم که فرار کنیم چون کلمه " ترس"یعنی "پریدن"یا "فرار کردن" .

چیزی که خداوند به یوشع و ارمیا و موسی می گفت این بود " من شما را برای انجام کاری می فرستم ، ولی از قبل به شما می گویم که شیطان سعی خواهد کرد به وسیله ترس جلوی شما را بگیرد دشمنان شما خواهند آمد. شما چیزهائی را خواهید دید و احساس خواهید کرد که شما را خواهند ترساند ولی" نترسید" و" نترسید" به این معنی نیست که" نلرزید" یا "عرق نکنید" یا "یکه نخورید" بلکه" نترسید" به این معنی که " فرار نکنید".

اجازه ندهید ترس سرنوشت شما را تعیین کند

ممکن است که شما اجازه داده اید که یک احساس سرنوشت شما را کنترل و یا تعیین کند . ممکن است شما فکر می کنید که برخی افراد ترس دارند و برخی ندارند ، ولی حقیقت این است که ترس به سراغ همه می آید . عکس العمل از طرف ما در مقابل ترس فرق بین پیروزی و شکست در زندگی های ماست. با وجود ترس ، اگر در شما شروع به عمل نماید به نقطه ای می رسید که حتی ممکن است ترس را احساس هم نکنید . شما آنقدر از این وضعیت ها را تجربه کرده اید تا اعتماد به نفس کافی در شما به وجود آمده که چگونه با این موقعیت ها بر خورد کنید. آن چیزهائی که شما را می ترسانیدند دیگر نخواهند توانست باعث ترس شما بشوند زیرا دیگر تجربه دارید. هر بار شما در چیزی جدید گام می گذارید ترس سعی می کند مانع شما بشود چرا؟

چون شیطان کماکان سعی می کند از پیشروی شما جلوگیری کند. پس از اینکه مقداری در یک منطقه جای پای کافی بدست آوردید و جای خود را محکم کردید ، او بالاخره شما را رها خواهد کرد وشما را تنها خواهد گذاشت. ولی وقتی بخواهید یک گام دیگر به جلو بردارید ترس باز هم به سراغ شما خواهد آمد.

یک گام دیگر به جلو

من موفقیتهای زیادی در انجام کارهائی که خداوند انجام آنرا از من خواسته داشته ام و تمام جلال متعلق به خداوند است چون ما بدون او هیچ هستیم . سهم ما این است که از او اطاعت کنیم و گام برداریم . وقتی به عقب بر میگردیم می بینیم که تنها کاری که من کرده ام این است که دو پاشنه پایم را به زمین کوفته ام و صورتم را مانند صخره سخت به طرف آن چیزی که خداوند از من خواسته مصمم کرده ام و آنرا انجام داده ام حتی وقتی که ترسیده ام.

اگر تکان خوردم آنرا انجام دادم اگر لرزیدم آنرا انجام دادم اگر عرق کردم آنرا انجام دادم هر آنچه خداوند به من فرمود انجام دادم. و می توانم به شما بگویم با هر گام که به جلو برداشتم وحشت زده بودم.

شما ممکن است فکر کنید که من شخص دلیری هستم و چیزهای زیادی باعث ترس من نمی شوند . معمولاً این واقعیت است ولی چند سال پیش یک فرصتی پیش آمد که قبلاً هرگز برای من اتفاق نیافتاده بود . فرصتی پیش آمد که من در یک جلسه در جکسون ویل موعظه کنم و علاوه بر من سخنرانان دیگر که در دنیا شناخته شده هستند نیز بودند.

حدود هزار و سیصد نفر قرار بود حضور داشته باشند ولی در آن زمان کسی از خدمت اطلاع و آشنائی نداشت تنها دلیل اینکه از من دعوت شده بود تا سخنرانی کنم این بود که پسرم در آنجا به مدرسه تدریس کلام مقدس می رفت. بر حسب اتفاق او در خانه بانوئی از اعضاء هئیت مدیره که میزبان آن مراسم بودند زندگی می کرد. وقتی پسرم شنید که

آنها در جستجوی یک سخنران دیگر برای کلاسهای عملی هستند او نوارهای موعظه های مرا که درباره ترس بود به آنها داد تا بشنوند آنها نوارها را شنیدند و مرا به عنوان سخنران دعوت کردند.

همزمان از من دعوت شد تا در یک ملاقات در کلرادو به اتفاق یک سخنران خیلی مشهور دیگر شرکت بنمایم. با خودم فکر کردم بلاخره روز من فرا رسید. بدلیل اینکه این سمینارها (ملاقاتها) بلافاصله یکی بعد از دیگری بودند ما مجبور بودیم مستقیما" از کلرادو به فلوریدا برویم بدون اینکه ما بین آنها در خانه توقفی جهت تجدید قوا داشته باشیم در آن زمان در ایستگاه رادیوئی گراواندایت برنامه داشتیم و من در سمینار ها و ملاقاتهای کوچکتر مسافرت و شرکت داشتم ولی هرگز به این بزرگی خیر.

وقتی وارد کلرادو شدم شنیدم که آن سخنران مشهور از آمدن منصرف شده و من تنها مجبور شدم که تمام سمینار را سخنرانی کنم به خاطر دارم که از پنجره ای مشرف به پارکینگ کلیسا به بیرون نگاه می کردم و منتظر بودم که مردم وارد شوند با این حال تعداد بسیار معدودی از مردم در این سمینار شرکت کردند. لازم به گفتن نیست که موعظه در آن سمینار واقعا" مشکل بود و وقتی سرانجام سخنرانی را تمام کردم دیگر حتی می ترسیدم به جکسون ویل بروم. افکار زیادی شروع به گذشتن از مغز من کردند، من به آنجا می روم و هیچکس حتی نخواهد دانست که من چه کسی هستم یا تمام آن اشخاص به کلاسهای عملی افراد دیگر علاقمند و مشتاق خواهند بود ولی هیچکس به کلاسها و جلسات من نخواهد آمد. من کاملاً احساس حماقت خواهم کرد هر چه بیشتر سعی می کردم که این افکار را به کنار بگذارم بیشتر افکارم را مشغول می کردند.

سرانجام و بالاخره من وارد جکسون ویل فلوریدا و کنفرانس شدم . در اولین شب قرار شد که هر کدام از ما سخنرانان برخیزیم و دوتا سه دقیقه صحبت کنیم درباره اینکه کلاسهای عملی ما درباره چه موضوعاتی خواهد بود معمولا" من جسارت را دارم و در حضور جمعیت سخن گفتن برای من مشکلی ندارد ، ولی این شب فرق می کرد. وقتی به اطراف نگاه کردم صدها نفر حضور بهم رسانده بودند ولی همه سخنرانان دیگر در ردیف اول نشسته بودند و یکایک آنها هم کاملا" شناخته شده و مشهور بودند. البته شما بایستی درک کنید مردم قبل از شروع جلسه بیرون گرد میزهای محل فروش نوارها رفته و نوارهای مرا دیده بودند. به دلیلی من تنها کسی در آنجا بودم که میز نوار داشتم . دیوید پشت میز نوارها بود و مردم نوارها را نگاه می کردند و می پرسیدند جویس مایرکیه؟ آیا کسی تا حالا از او چیزی شنیده ؟ بعضی ها حتی از دیوید سئوال می کردند او کیه ؟ و البته دیوید هم با صورت جدی می گفت : او همسر منه . من آنجا در کنفرانس جسکون ویل بودم ، داشتم به این بانوان نگاه می کردم ، سطح کنفرانس منهم چندان بالا نبود و حتی داشتم با خودم فکر می کردم من آنجا چکار می کردم یا بعبارت دیگر من ترسیده بودم.

با این حال من برخاستم تا به حضار بگویم که کلاسهای عملی من راجع به چه چیزی خواهد بود وقتی دهانم را باز کردم تا سخنی بگویم چیزی بیرون نیامد. من آنقدر ترسیده بودم که صدایم را از دست داده بودم . شما بایستی حسابی ترسیده باشید که صدای خودتان را از دست بدهید و من حسابی ترسیده بودم . و چیزی که مشکل را بیشتر می کرد هم موضوع کلاسهای من بود "ترس" پس من آب دهانم را قورت دادم و دوباره سعی کردم و بالاخره توانستم به آنها بگویم که موضوع کلاسهای من در چه ارتباطی خواهد بود.

آن شب وقتی به اطاقم در هتل رفتم هنوز هم در ترس بودم ولی اجازه ندادم مانع من بشود. صبح روز بعد از خواب برخاستم و حسابی دعا کردم . بعد بیرون رفته و روی بالکن اطاق هتل نشستم و گریه کردم و گفتم : اوه خداوندا من حسابی ترسیده ام چه میشه اگر من سر آن کلاسها بروم و فقط چهارنفر تصمیم بگیرند و شرکت کنند ؟ و ما مجبور خواهیم شد تمام آن نوارها را که با خودمان بردیم و روی آن میز بزرگ گذاشتیم برداریم و به خانه برگردیم . اوه خداوندا ، من خیلی می ترسم .

آن ساعت دیوید رفته بود ، ترس بر وجود من غلبه پیدا کرده بود با این فکرکه اگر کسی می آمد یا نه و اگر سخنانی که من به زبان می آوردم برای کسی مفهوم داشته باشد یا نه بالاخره وقت آن رسید که من اطاق هتل را ترک کنم من به خاطر دارم که در آن راهرو دراز قدم می زدم و بطرف مرکز کنفرانس می رفتم با این فکر که آیا کسی خواهد

آمد؟ خدایا چه میشه اگر کسی نیاید ؟ وقتی به مرکز کنفرانس رسیدم جلسه با یک وقت پرستش آغاز شد . و بلافاصله بعد از آن ما آزاد شدیم که بر کلاسهای عملی خودمان برویم . با وجودیکه من آنهمه ترس داشتم ، خداوند وفادار بود آن اطاق آنقدر پُر و ممَلو از مردم بود که ما به سختی قادر به حرکت بودیم . من شخصاً فکر می کنم که خداوند اینکار را فقط برای من انجام داد فکر می کنم او می خواست به من بفهماند که او برای ایمان من ارزش قایل شد زیرا من حاضر شدم که آنرا با ترس انجام بدهم.

وقتی من سرانجام موعظه را به اتمام رساندم درهای خروجی بشدت باز شدند و آن بانوان عملاً به میز نوارها حمله کردند آنها در حال ترک کردن کنفرانس آنقدر نوار روی هم گذاشته و حمل می کردند که به سختی می توانستند در دستهایشان آنها را نگهدارند دیوید آنقدر سریع حرکت می کرد که دیگر قادر نبود فکرکند او فقط دستش را نگه داشته بود که پول نوار بگیرد آن بانوان می گفتند: ما هیچوقت چیزی مانند این نشنیده بودیم .یک مقدار از آن نوارها را به ما بده ، ما بسته کامل آنها را می خواهیم.

ما اغلب به جکسونویل فلوریدا جهت موعظه می رویم من تجربیات بیشتری دارم و اعتماد من به خداوند خیلی زیادترشده به این حد که این وضعیتها دیگر روی من اثر نمی گذارند ولی بار اول حسابی سخت بود. من به آنجا رفتم با این خیال که می دانستم واقعاً چکار می کنم وقتی درون من می گفت : او خداوندا چکار دارم می کنم ؟ با وجودیکه می خواستم فرار کنم اینکار را نکردم ماندم و با ترس انجام دادم .

در زیر ترس

یکی از بزرگترین ترسهائی که در زندگی داشته ام تا در مقابل آنها بایستم این بود که می ترسیدم دیگران را عصبانی کنم . در دوران کودکی ام ، پدرم عصبانیت زیادی از خودش نشان می داد و ما واقعا" هیچوقت نمی دانستیم که علت عصبانیت او چیست . بیشتر اوقات او حتی از دست کسی عصبانی نبود . او فقط عصبانی بود ولی تلافی آنرا سر هر کسی که در اطراف اوبود در می آورد.کاری می کرد که همه احساس کنند همه چیز تقصیر آنهاست . من در زندگیم وقت های زیادی گذاشتم تا راهی پیدا کنم که از عصبانیت او جلوگیری کنم. من وقتی در اطراف او بودم خیلی احتیاط می کردم چون نمی خواستم او را ناراحت کنم. چند سال پیش خداوند مرا هدایت کرد که در مورد دوران کودکیم با والدین خودم صحبت کنم خداوند پشت صحنه کار می کرد و یک معجزه او باعث شروع تشکیل و بازسازی روابط بین من و والدینم شد و در نتیجه آن ، والدینم مرا آزاد کردند که آزادانه جزئیات دوران کودکیم را در خدمت و موعظه هایم با دیگران در میان بگذارم به خصوص با آنانیکه خداوند از من خواسته به آنها کمک کنم . والدین من و من حالا درحال ایجاد روابط بسیار عالی هستیم ولی تاهمین امروز هم من بایستی در مقابل ترس عصبانی کردن مردم ایستادگی کنم من گامهای بزرگی در سه سال گذشته در این راه بر داشته ام چون به این درک رسیده ام که ما نمی توانیم به دیگران اجازه دهیم تا ما را کنترل کنند. وقتی دیوید و من برای رفتن به جائی رانندگی می کنیم فقط او متوجه می شود که دارد به جهت غلط رانندگی می کند گاهی به پارکینگ خانه کسی وارد می شود تا دور بزند. و ماشین رابرگرداند و به جهت صحیح رانندگی کند. وقتی این کار را می کند من واقعأدست پاچه می شوم و احساس می کنم چکار میکنی ؟ چرا اینکار را می کنی ؟ اینکار را انجام نده .

و یک روز او به من نگاه کرد و گفت : مسئله تو چیه ؟ من فقط می خواهم ماشین را برگردانم . این جا بود که من از خداوند شروع به سئوال کردم مسئله من چیست ؟ خداوند به من نشان داد که ممکن است یک نفر از آن خانه بیرون بیاید و شروع بداد و فریاد کند همانطوریکه پدرم ممکن بود انجام می داد که چرا ما از پارکینگ خانه او جهت دور زدن ماشین استفاده کرده ایم .

بگذارید من قسمت دوم روابط خودم را به شما در میان بگذارم . همانطوریکه من واقعاً شروع کردم که در اینباره کنجکاوی کنم ، گفتم خداوندا این چیست که ما از آن می ترسیم ؟ اولین فکری که به سر من خطور کرد این بود که ما از انسانها می ترسیم ولی واقعاً معنی آن چه بود؟ زیر بنای این ترس این است که ما از طرد شدن می ترسیم ولی آن هم

پایان قضیه نیست ، بعد از همه اینحرفها چیزی که ما واقعاً از آن می ترسیم ، شیطان نیست . انسان هم نیست . آن فکری نیست که مردم می کنند یا می گویند یا انجام می دهند . چیزی که ما واقعاً از آن می ترسیم "درد" است. ما واقعاً نمی خواهیم با درد روبرو شویم.

شروع به فهمیدن این احساس در بعضی از جاهای خیلی ابتدائی خودم کردم . برای مثال ، زمستان گذشته وقتی ساختمانی را ترک کردم تا در هوای سرد بیرون بروم پالتویم را بدور خودم پیچیدم و سرم را به پائین خم می کردم تا از سرمای بیشتر جلوگیری کنم . ولی می دانید یک روز خداوند به من چی گفت ؟ او فقط یک سئوال ساده از من پرسید آیا هیچکدام از اینها از سرد شدن تو جلوگیری می کنند ؟ وقتی برای یک ثانیه راجع به آن فکر کردم متوجه شدم که خیر این طور نبود من هنوز سردم بود. بعلاوه من داشتم بخودم فشار بیشتر می آوردم و سعی می کردم تا از سرد شدنم جلوگیری کنم و در پایان عصبی هم شده بودم . من واقعاً از چه چیزی جلوگیری می کردم؟ فقط سعی می کردم از ناراحت بودنم جلوگیری کنم من سعی می کردم از خودم محافظت کنم . ولی آیا می دانید به چه نتیجه ای رسیدم ؟ ما از احساسات خودمان حتی بیشتر از جسممان محافظت می کنیم ! اگر کسی به من خندید ، پس من درد احساسی دارم اگر کسی نسبت به من عصبانی شد ، من درد احساسی دارم . اگر کسی فکر کند من احمق هستم من درد احساسی دارم . و ما چکار می کنیم ؟ ما سعی می کنیم احساساً از خودمان محافظت کنیم .

روبروئی با ترس من

وقتی خداوند آن را به من نشان می داد ، ما در ایالت میلن بودیم . مدتی بود که در آنجا خدمت می کردیم و دو روز استراحت کردیم ودر یک اطاق پانسیون شدیم . خانه قشنگی بود که آنرا تبدیل به یک هتل کرده بودند.

سندی و دنی دو تا از بچه های سر زنده و سرخ موی ما در اطاق بغلی ما اقامت داشتند وقتی داشتیم حاضر می شدیم آنجا را ترک کنیم سندی تعادل خودش را از دست داد و روی گاری حمل چمدانها افتاد و در زیر این فشار گاری خم و بدو تکه شکسته شد. او آنرا پائین برد و به اشخاصی که مالک آن هتل بودند نشان داد و جریان را برایشان توضیح داد آنها افراد فهمیده ای بودند و گفتند خوب مسئله ای نیست مهم نیست گاریها زیاد مقاوم نیستند .

سپس ده دقیقه بعد دنی وارد اطاق ما شد و او هم تعادل خودش را از دست داد و روی گاری حمل چمدانهای ما افتاد و آنرا خرد کرد. این جور مواقع شما دلتان می خواهد که بلند شوید و آنجا را ترک کنید ولی از آنجائیکه ما مردم درست و امینی هستیم اینکار را نکردیم پس تنها راه باقیمانده این بود که به پائین برویم و به مدیر هتل جریان را اطلاع دهیم .

معمولاً من ، دیوید را می فرستادم تا اینگونه وضعیتها را حل کند چون حل کردن اینگونه مسائل برای او ساده است. او فقط میرود و ترتیب آنرا میدهد به همین راحتی ، ولی من به عبارت دیگر به هیچ وجهه نمی رفتم راجع به آن مسئله با مدیر هتل صحبت کنم ، ترس مانع می شد . ولی چون اخیراً همین مکاشفه راجع به ترس را دریافت کرده بودم می دانستم که خداوند می خواست من آن شخصی باشم که با مدیر صحبت می کنم . شروع کردم به تفکر راجع به آن، حالا من به پائین می روم و با مدیر هتل صحبت می کنم و تنها چیزیکه دریافت می کنم مقدار اندکی درد و ناراحتی است در گذشته درد را حس کرده ام مطمئناً من این درد را هم می توانم تحمل کنم منظورم این است که بدترین چیزی که می تواند اتفاق بیافتد چیه؟ خوب حالا اگه عصبانی بشه مگه چی میشه ؟ خوب یه گاری دیگه هم شکستیم . یا چی میشه اگر بهم بخنده یا فکر کنه که دست و پا چلفتی هستم یا متهمم بکنه ؟ چکار هائی او می تواند انجام بدهد؟ البته تمام اینها بر روی هم یک نوع درد احساساتی بودند درسته؟

گاهی ترس انجام دادن کاری بدتر از انجام دادن آن است و ترس آن شما را بیشتر شکنجه می دهد تا در واقع آن را به انجام برسانید وقتی واقعاً بروید و آنرا انجام بدهید متوجه می شوید کار سختی نبوده این بار من می دانستم که خداوند می خواست من بروم آنرا با ترس انجام دهم . من تکه های گاری شکسته چمدانها را برداشتم و به طبقه پائین نزد مدیر هتل رفتم آیا دخترم را می شناسید ؟ چند دقیقه پیش او یکی از گاریهای چمدان ها را شکست و مدیر هتل به

من نگاهی کرد و گفت بله می دانم اشکالی نداره من ادامه دادم : نه شما منظورم را نفهمیدید این یکی دیگر است. ایندفعه پسرم روی آن یکی افتاد . این بار توجه او جلب شد و گفت : من یکی را می توانستم قبول کنم ولی دو تا ؟ این را دیگر نمی دانم . دنی کنار من ایستاده بود پس مدیر هتل پرسید آیا می خواستی روی اینها بنشینی ؟ من به سرعت پاسخ دادم : خیر، خانم او نمی خواست روی آنها بنشیند دخترم روی یکی از آنها افتاد و پسرم هم روی یکی دیگر . اجازه بدید من خسارت آنها را بدهم ؟ فقط به من قیمت آنها را بگویید و من پول آنها را پرداخت می کنم می دانید به مدت چند ثانیه تمام مسئله حل شد و همه ما دنبال کارهایمان رفتیم .

قدم زدن از درون دروازه های درد

اگر شما اجازه دهید که ترس در زندگی شما حکومت کند هیچوقت احساس خوبی نسبت به خودتان نخواهید داشت . در یک نقطه شما بایستی با ترستان روبرو شوید و از آن بندی که شما را در آن نگهداشته بیرون بیایید گاهی شما حتی نمی دانید که چطور وارد آن بند شدید تنها چیزی که می دانید این است که می ترسید گاهی اتفاقاتی که برای شما پیش آمده با گذشته شما ارتباط پیدا می کند ولی اگر به خداوند اعتماد کنید او می تواند شما را از آن ترس بیرون بیاورد.

برای تجسم اینکه چه راهی می توانید برای خروج از آن بندها پیدا کنید خداوند به من تصویری داد که مربوط به دروازه می شود. برای مثال نگاهی به ترس من در مورد عصبانی کردن دیگران بیندازیم . من آن ترس را داشتم اساساً به دلیل اتفاقات روانی که در زندگی من پیش آمده بود و باعث شدند که من وارد آن بند به خصوص شدم. خداوند به من نشان داد که ما از طریق عبورازدروازه درد وارد بند می شویم برای دیدن تصویر بهتر ، تصور کنید که در زندگی خودم دارم به راه خودم ادامه می دهم و با یک نفر که نسبت به من عصبانی می شود برخورد می کنم . و در نتیجه من روحاً یا از نظراحساساتی ضربه می خورم یا زخمی می شوم. سپس روز بعد یک نفر مرا طرد می کند و من درد را ازطریق اوهم تجربه می کنم تجربه های دردناک مانند اینها روز به روز ادامه دارند و سر انجام من بخودم می گویم دیگرنمی خواهم که اینها اتفاق بیافتد .پس شروع به محافظت کردن از خودم از طریق ساختن دروازه های احساسی می کنم می توانم هر بار که درد و ناراحتی تشدید شد آن دروازه ها را ببندم . خوب حالا چه اتفاقی می افتد؟

من درد را تجربه می کنم بعد آن دروازه را که ساخته ام به خاطر می آورم و تصمیم می گیرم که از آن عبور کنم پس از آن وارد می شوم و دروازه را پشت سرم می بندم و به زندگی خودم ادامه می دهم. سپس اتفاق دیگر می افتد ، پس یک دروازه دیگر بنا می کنم و از آن نیز وارد می شوم حالا من پشت دو لایه بند قرار دارم و می گویم بایستی خودم را از دست این چیزها محافظت کنم من دیگر این درد ها و فشارها را نمی خواهم .

پس هر بار که یک وضعیت مشابه آنها پیش بیاید دشمن مرا بیاد آن درد می اندازد او درمقابلم برخاسته و می گوید به خاطر داری وقتی آن اتفاقات افتاد تو چه احساسی داشتی ؟ خوب دوباره همان ها دارند اتفاق می افتند. شما فوراً می گویید : من دیگر این را نمی خواهم چون درد آن خیلی زیاد است بعد شما شاهد اتفاقات دیگری در زندگیتان می شوید و خودتان را پشت دروازه های بیشتر و بیشتر اسیر می کنید ودربندهای بیشتر و بیشتر قرار می دهید.

واقعا" نمی نشینید که راجع به آنها فکر کنید ولی این چیزیست که دقیقا" اتفاق می افتد شما بایستی از دردها عبور کنید تا به بند برسید برای رهائی از بند شما بایستی از همان دروازه های درد عبور کنید ولی این بار به جای اینکه عمیق تر در بند فرو روید بر عکس از بند خارج خواهید شد.

راهی که از آن بیرون خواهید آمد از طریق وضعیتهای مشابه که برایتان پیش می آید خواهد بود آنها دقیقاً همان وضعیت ها نیستند ولی شما به یاد وضعیتهای قبلی می اندازد . ولی این بار وقتی پیش می آیند شما نسبت به آنها بطریقی متفاوت از قبل عکس العمل نشان میدهید . شما با ترس روبرو می شوید شما با درد خودتان روبرو می شوید و شما از دروازه (موقعیت) عبور می کنید این بار بطرف مخالف می روید بطرف آزادی.

روبروشدن با درد خودم

بگذارید یک نمونه از این را که در زندگی خودم اتفاق افتاده را با شما درمیان بگذارم .

دخترم و من به دلیل اینکه بعد از ظهر یک قرار ملاقات داشتم بیرون خانه و در رستوران نهار خوردیم . وقتی ما هنوز بیرون بودیم من احساس تشنگی کردم آب می خواستم بعضی اوقات وقتی تشنه هستم سفارش نوشابه می دهم ولی بندرت این کار را می کنم چون من آب را دوست دارم . گاهی ما به مکدونالد می رویم و فقط سفارش آب می دهیم . به دلیل اینکه ما در مکدونالد پول زیادی صرف غذا و قهوه می کنیم . احساس می کنیم که مسئله ای نیست سفارش آب بدهیم . در واقع ما نمی رویم ولی دیوید را می فرستیم چون از نظر او اشکالی ندارد.

من راجع به شما نمی دانم ولی من همیشه احساس مضحکی داشته ام که به یک رستوران بروم و بپرسم می توانم از دستشوئی شما استفاده کنم ؟ یا ممکن است چهار تا لیوان آب به من بدهید ؟ بخصوص که من در آنجا غذا هم نخورده باشم من این برداشت را می کنم که آنها پیش خودشان فکر می کنند که من خیلی احمق هستم که درخواست آب می کنم بدون اینکه چیزی خریده باشم . به این دلیل من تصمیم گرفته ام که کارها را با ترس انجام دهم بدون اینکه مهم باشد چه احساسی داشته باشم ، تصمیم گرفتم دیگر در بند نباشم . من یک زن بالغ هستم ، اگر من بخواهم به مکدونالد بروم و درخواست یک لیوان آب بکنم بایستی قادر باشم اینکار را بکنم حتی اگر دیگران خوششان نمی آید. هر فکری که دلشان خواست بکنند. عکس العملشان اثری روی من ندارد چون تصمیم گرفته ام اینکار را بکنم .

من به خودم جرأت دادم و در ورودی مکدونالد را باز کردم و توی مغزم داشتم فکر می کردم آنها از کجا می دانند که من فقط برای مقداری آب به اینجا آمده ام شاید پیش خودشان فکر کنند من این جا غذا خورده ام و حالا هم به پیشخوان آمده ام تا کمی آب بگیرم.

ولی به محض اینکه از در وارد شدم خانم که دستور غذا می گرفت و روی ماشین حساب بود مستقیماً به من نگاه کرد پیش خودم فکر کردم گندش در آمد حالا او می داند که من مستقیماً از بیرون رستوران آمده ام که فقط کمی آب بگیرم خوب می دانید من چکار کردم ؟ من چرخی زدم و شروع به قدم زدن به طرف دستشوئی کردم . تصمیم گرفتم که مدتی در دستشوئی بمانم و بعد بیرون بیایم و آب را بگیرم . ممکن است تا آن موقع شخص دیگری جای آن خانم را روی ماشین حساب و دستور غذا گرفتن گرفته باشد .

وسط راه بودم که پیش خودم فکر کردم چکار کنم ؟ برو آنجا و آب را بگیر من برگشتم و به طرف پیشخوان رفته و گفتم لطفاً دو تا لیوان آب به من بدهید . با مقدار زیادی یخ. بعد از آنکه آن خانم آنها را به من داد برگشته و از همان دری که وارد شده بودم به بیرون قدم گذاشتم . واقعاً بخودم افتخار می کردم پیروز شده بودم من در مکدونالد دو لیوان آب گرفته بودم . من آنرا با ترس انجام دادم .

واقعاً مسئله مشکل که من با آن دست و پا می زدم در خواست آب نبود بلکه آن درد قدیمی که از گذشته دور به من می گفت : چی میشه اگر عصبانی بشوند ؟ بعد چکار می کنی ؟ ولی مهم نبود که من چه فکر کردم یا چه احساس می کردم من تصمیم گرفتم از دروازه درد برگردم . ممکن است که من کمی ترس و لرز داشتم ممکن است قلب من ضربانش مقداری تندتر از معمول بودند ولی کلام مقدس نمی فرماید : لرز نکنید یانمی گوید که عرق نکنید فقط می فرماید: نترسید . پس من با قدمهای محکم از دروازه باز گشتم.

چگونه از بندها خود را آزاد کنیم

همانگونه که من چیزهائی را که می ترسیدم انجام دهم بارها و بارها انجام دادم ، بیشتر و بیشتر آزاد شدم اگر شما دنبال راهی آسانترهستید . آنرا پیدا نخواهید کرد راهی دیگر وجود ندارد به جز اینکه از درون دروازه عبور کنید. و چگونه آنرا انجام خواهید داد با ترس.

اگر شما منتظر زمانی در زندگیتان هستید که احساس ترس نکنید بایستی منتظر بمانید تا مسیح باز گردد چون ترس همیشه در زمانی هست تا جلوی شما مانع شود. بایستی تصمیم خودتان را بگیرید که قبل ازاینکه موقعیت دوباره

ای پیش بیاید شما آماده باشید تا با وجود ترس انجامش دهید. نگاهی به عبرانیان۱۰: ۳۸،۳۵ بیندازیم : «پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می باشد.»

لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود. و اگر مرتد شود نفس من از او راضی نخواهد بود . این آیه نمی فرماید : اگر اواحساس ترس کرد ، به من این را می فرماید : اگر مرتد شود و از وضعیتهائی که در مقابل او قرار دارند فرار کند.

خداوند به یوشع فرمود :"نترس "او به ارمیا فرمود :" نترس "او از طریق موسی به اسرائیلیها فرمود : " نترسید " چیزی که او با کتاب خود فرمود این بود که ترس خواهد آمد و وقتی آمد شما ممکن است بلرزید و یکه بخورید و عرق بریزید و قلب ممکن است شدیدا" طپش داشته باشد زانوان شما ممکن است بلرزد ولی او از آنها می خواست که اعتمادشان را در او بگذارند و به او ایمان داشته باشند و می خواست از آن فرار نکنند.

با ترس خودتان رو برو شوید

شما ممکن است شخصی باشید که بوسیله ترس حرکت نکرده باشید. تمام عمرتان خداوند با شما صحبت ها داشته ولی به جای اطاعت کردن از خداوند از ترس اینکه چه اتفاقی ممکن است بیافتد یا مردم چه صحبتی ممکن است بکنند یا چه کاری انجام دهند عقب نشینی کرده اید و زندگی شما به حسابی درهم و برهم شده باشد.

ممکن است اینقدر دربند باشید که می ترسید به یک جلسه بروید تا اجازه دهید روح القدس خداوند به شما سخن بگوید پس جلسه را ترک می کنید در حالیکه ترس هنوز شما را دربند نگه داشته است.

شما ممکن است بخواهید با بعضی مسائل در زندگیتان برخورد کنید ولی هرگز اینکار را نمی کنید زیرا که می ترسید. فقط مسائل را زیر قالی جارو می کنید و اجازه می دهید ترس شما را کنترل کند ممکن است سعی دارید راه خودتان را بطریق عقلانی باز کنید ولی عمیقاً احساس می کنید که کاری که شما می کنید شما را نابود می کند.

فقط آنرا انجام بدهید

اول پطرس ۵ :۸ می فرماید: « ابلیس مانند شیر غران گردش می کند و کسی را می طلبد تا ببلعد .»

متوجه هستید که کلام خداوند می فرماید "می طلبد"و نمی فرماید "می خواهد "بعبارت دیگر اینجا شما در این مورد که او قادر خواهد بود شما را ببلعد یا نقشی دارید او میطلبد و شما می توانید به او ندهید. شما می دانید که او قدرتی ندارد تنها قدرتی که او دارد قدرتی است که خود شما به او میدهید.

ترس ، البته یکی از وسیله های مورد علاقه اوست پس او از ترس استفاده می کند تا جلو شما را بگیرد ولی شما این را به او ندهید بلکه ادامه داده و آنرا با وجود ترس انجام دهید. وقتی خداوند به شما می فرماید که به کسی یک کتاب مقدس بدهید یا به شخصی از کلام مقدس شهادت دهید بگویید "بله" خداوندا . من می خواهم هر آنچه تو از من می خواهی انجام بدهم کمی می ترسم خداوندا ولی ایمان دارم که تو با من هستی پس من آنرا انجام خواهم داد . و شیطان تو هر نقشه ای برای من داشتی فراموش کن چون من می دانم خداوند کیست و تو نمی توانی مرا بترسانی چون هر آنچه خداوند از من می خواهد انجام خواهم داد.

وقتی خداوند به شما می گوید که در کلیسا بیشتر از معمول ده یک پرداخت نمائید بکنید چون می خواهد شما از آن در کلیسا به عنوان یک دانه بذر استفاده کنید (لوقا ۶: ۳۸) یا بتوانید در امور مالی خودتان موفقیت بیشتر داشته باشید بگوئید : باشه . خداوندا من اینکار را خواهم کرد من می دانم که بایستی واقعاً به تو اعتماد کنم تا برای بعضی کارها قادر بشوم ولی چون مطمئنم که دارم از تو می شنوم آنرا انجام خواهم داد بله قربان من آنرا انجام خواهم داد و شیطان فراموش کن که سعی کنی مرا بترسانی تا آنرا انجام ندهم من از خداوند شنیده ام و من هر آنچه خداوند فرموده انجام خواهم داد اهمیت ندارد اگر بلرزم ، یکه بخورم ، یا عرق بریزم من آنرا انجام خواهم داد با ترس یا بی ترس.

اجازه ندهید که شیطان سرنوشت و عاقبتی که خداوند برای شما دارد را از شما بدزدد . قدم بردارید و با ترسهایتان روبرو شوید با درد خودتان روبرو شوید حتی اگر بلرزید یکه بخورید وعرق بریزید . خداوند نفرمود احساس ترس مکن

او فرمود فرار مکن . شما می توانید یک مسیحی پیروز باشید یا یک مسیحی باشید که هیچوقت از بودن با خداوند لذت نبرید. تنها تفاوت بین این دو این است که یکی توسط ترس به پیشروی ادامه نداد و دیگری آنرا با وجود ترس انجام داد امروز تصمیم بگیریید و آنرا انجام بدهید حتی با ترس.

آمین!

آیا ترس بهترین فرصتها را از شما می گیرد؟

هر کس از مشکلاتی که ترس در زندگی اش پدید می آورد
آگاه است و هر گاه که شما در خدا قدمی به جلو
بر می دارید ترس می خواهد شما را به عقب براند.
ترس می خواهد توسط افکارتان به شما حمله کند.
اما شما می توانید از ترس آزاد باشید.
وعده خدا اینست که ما می توانیم بر ترس غلبه کنیم.
در این کتاب جویس میر نشان می دهد که اگر چه ترس
و طردشدگی بر ضد ما می آید اما روح القدس می تواند
به ما کمك کند که علی رقم وجود این احساسات در ایمان
سلوك کنیم. شما باید دریابید که چگونه بر اساس
کلام خدا عمل کنید و ترس را در زندگی تان مغلوب سازید.
امروز همان روزی است که باید به پیروزی دست یابید
و آنچه را که باید انجام دهید حتی با وجود ترس بجا آورید.